

### قوله

از بس مرا بمشرب پروانه الهت است      آتش بجای لاله بدستار بسته ام  
آتش بدستار بستن عبارت تازه ایست و آتش زدن و لاله بدستار زدن مشهور

است

### قوله

بشمع انجمن خاکستر پروانه میگوید      که انجام محبت رشک اغازاست میدانم

### قوله

لفظ میدانم در این جا محض برای ردیف است

میخلد از نیشتر افزون رک غفلت بدل      نبض آگاهی باین خواب گران سپرده ام

### قوله

رک غفلت لفظ تازه ایست رک خواب شهرت دارد

باید بشمع تقوی و کفرم زد آستین      تا کی میان کعبه و بتخانه سوختن

در تقوی و کفر مقابله نیست مقابل کفر اسلام است و مقابل فسق تقوی و به

### قوله

این سیاق گفتگو کمال خامیست

نمی یابد بجنّت عاشق از قید غم ازادی      نمیگردد ز گلشن شاد مرغ بسته بال من

شعر مدعا مثلست مصرع دوم عام میباید معینا هیچ مرغ بسته بال از گلشن شاد

### قوله

نمی گردد و خصوص باین ندارد

ایردامدکش و گلشن خوش و ساقیست کریم      خار خار غم ایام چه خواهد بودن

خار خار در کلام اساتذہ بمعنی دغدغه و خواهش و امر مرغوب است و بمعنی

مطلق خاطر ستمد میخواهد. (بقیه دارد)

## تصحیح لباب الباب

(۴۴)

قزوینی در صفحه ۳۴۰ گوید ص ۱۸۷ س ۱۱ مرک مقصود از مرک بر فرض

صحت نسخه کشتن و هلاک گرداندن دشمن است و شمس الدین کاشانی در این

قصیده در مضامین و قوافی نظر بقصیده عنصری داشته است که مطلعش این است  
 (ای جهانرا دیدن زوی تو فال مشتری) الخ چنانکه خود در آخر قصیده اشاره  
 میکند و عنصری در این مورد یعنی در تلمیح بسد یا جوج و ماجوج قصه خود را روشن تر  
 ادا نموده آنجا که میگوید در مدح سلطان محمود

گر سکندر برگذار لشکر یا جوج بر کسرد سداهنین ان بود دستان اوری  
 سد تو شمشیرتست اندر مبارک دست تو کو سکند گویا تاسد مردان بنگری

\*\*\*

مقصود قزوینی از مرک کلمه مرک در این بیت است

کردی زمرک سدی یا جوج فتنه را آری بلند پایه تر از صد سکندری  
 معلوم نیست قزوینی چرا مرک را اول غلط دانسته و فرض صحت کرده و در  
 ثانی بکشتن و هلاک گردانیدن دشمن ترجمه کرده است فوق سلیم حکم است که مرک  
 صحیح است و غلط نیست و بمعنای حقیقی خود است!

اینکه قزوینی میگوید که در این قصیده نظر بمضامین و قوافی عنصری داشته  
 چنانچه در آخر قصیده اشارت میکند آیا مقصود چیست و چگونه نظر داشته در سورتی  
 که بحر دو قصیده مختلط است بنا بر این لازم میاید که هر شاعری قصیده گفت بقافیة  
 که دیگری گفته است در بحر دیگر باید بدو نظر داشته باشد و در اینصورت لازم می  
 آید که هر شاعری بسد بلکه هزار شاعر دیگر از هر قصیده و غزل نظر داشته باشد!  
 اینکه میگوید در آخر قصیده اشارت کرده است مقصود این بیت است

گر نظم این قصیده بعزین برد صبا از شرم خوی برون چکداز خاک عنصری  
 بنا بر تحقیق قزوینی لازم میاید که هر کس در آخر غزل خود  
 در مقام حماسه و افتخار اسم شاعری را برد نظر بمضامین و قوافی آن شاعر داشته  
 است و در اینصورت خاقانی مثلاً در یک قصیده که مکرر نام عنصری را برده و

نام وی را ردیف قرار داده بتمام مضامین و قوافی عنصری نظر داشته است در تلمیح بسد یا جوج و ماجوج ما نفهمیدیم چگونه عنصری قصد خود را روشن تر ادا کرده و معنی این عبارت چیست اگر مقصود این است که عنصری مضمون را بهتر ساخته است اولاً این عبارت رسا نیست و ثانیاً بر حسب اتفاق این مصراع ( کردی زمرك سدی یا جوع فتنه را ) از حیث فصاحت بر مصراع عنصری ( سدوشمشیر تست اندر مبارك دست تو ) رجحان دارد

باری این چند سطر تحقیق قزوینی يك سلسله الفاظ بیشتر نیستند و گوئی معنائی منظور نبوده است

( ۴۵ )

قزوینی در صفحه ۳۰۴ گوید ص ۱۸۸ س ۱۵ شعر گویا بفتح شین مراد است .

\*\*\*

کلمه گویا در اینجا محل ندارد و مسلم بفتح شین مراد است عبارت بهاء الدین این است که بر سبیل لطیفه گفته ( تیم بزازان است ما نیز يك دو مشتی و یک چند شعر داریم که من یزید کرده ایم ) مشتی در اینجا بمعنی جامه لطیف و حریر است شعر بمعنی مو است بفتح و بکسر سین در تمام معانی مسطوره این جا تناسب ندارد .

( ۴۶ )

قزوینی در صفحه ۳۴۱ گوید ص ۱۹۵ س ۴ صراحی که هیئت بکلمه عربی میماند در کتب لغت عربی و فارسی یافت نشد جز در فرهنگ جانسن که آنرا فارسی دانسته در هر حال معنی آن معروف است که تنك شراب خوری است ولی مناسب با این بیت

برخیز که برخاست پیاله بیکی پای بنشین که نشسته است صراحی بدوزانو چیست ؟ در صورتیکه هر کدام از تنگ و پیاله را یکپای بیش نیست النخ

\*\*\*

پیاله که مانند گیلان زمان امروزی ماست تشبیه شده بادمی که بیکی پای ایستد و صراحی که همین تنگ های معمول است تشبیه بکسی شده که بدو زانو بنشیند و در این تشبیه که طرفین تشبیه محسوسند جای فکر و تأمل نیست تا تاویل به تلوک شود که یک نوع صراحی است بصورت شیر یا گاو در صورتیکه ممکن است بصورت شیرو گاو ایستاده باشد و نشسته را از کجا آورده است.

باری تصرف و مداخله کسی که از ذوق شعر بی بهره است در شعر البته جز اتخاذ این تکلفات فایده و ثمری نخواهد داشت شگفت آور این است که لغت صراحی را در لغت عربی و فارسی نیافته اند.

در تمام کتب لغت عربی در ماده ( صرح ) نوشته شده ( الصراحیه بالضم و تشدید المثناة التحتیه آیه المخمر ) پس صراحی عربی است و فارسیان بدون هاء استعمال کرده اند :

( ۴۷ )

در صفحه ۳۴۲ قزوینی گوید ص ۱۹۵ س ۲۳ نارستان؟

\*\*\*

در این ترکیب ( نارستان ) علامت تعجب با استقهام گذاشته است و جای دارد. این ترکیب در بیت ذیل واقع شده و معنی آن بر اشنایان ذوق و شعر واضح است

بر روی طبق نارستان خفته ولرزان کز بادخزان خشک شدش سینه و پهلو  
یعنی بر روی طبق معجر آتش ستان و وارونه خفته و از آن میلرزد که از باد